

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

کلیاتی در هر مذهبی و هر دینی هست که آن را باید همه بدانند. یکی این است که هیچگونه عقد و قراردادی بدون آنکه خود شخص انجام بدهد معتبر نیست. رضایتی هم که با چوب و چماق (چوب و چماق هم اصطلاح هست یعنی به اصرار) گرفته شود، آن هم معتبر نیست. مهمترین این عقود در زندگی ما، عقد ازدواج است. درست است رضایت پدر در ازدواج دختر شرط است، ولی عدم رضایتش لازم نیست، مهم نیست. اگر پدر رضایت نداشته باشد دختر می‌تواند عقد ببندد، مانعی ندارد ولی اگر می‌خواهد ازدواج صحیح باشد، باید از پدر اجازه بگیرد. البته این برای همان یک مرتبه است یعنی همان دفعه‌ی اولی است که ازدواج می‌کند، نه همیشه. آن هم جهت اخلاقی دارد، نه جهت شرعی، کما اینکه گفته‌اند اگر پدر رضایت نداد می‌تواند طرف به قاضی شکایت کند و البته این توصیه‌ی شرعی است ولی لازم نیست انجام بدهد. بنابراین چون این به مصلحت خود دختر است نباید پدر از او ناراضی باشد اما اگر دختر به هرجهتی اشتباه کرد، نفهمید و خودش خواست آتش به زندگی خودش بزند و با کسی ازدواج کند که پدر نمی‌پسندد، عواقب آن به خودش برمی‌گردد، این را باید بدانند. بنابراین ازدواجی که بدون اجازه و رضایت خود زن باشد، درست نیست. حالا اگر یکی خودش در رودرواسی گیر کرد به هرجهتی رضایت نداشته، اجازه داد، آن دیگر تقصیر خودش است مثل اینکه خودش خواسته به خودش آتش بزند آن دیگر نه ربطی به دین دارد، نه عرفان و نه هیچ چیز دیگر.

سؤال دیگری هم رسیده که کسی گفته من ترس و وحشت دارم. ترس و وحشتی که بیجا باشد، همانطوری که نوشته گاهی می‌آید، گاهی شدید می‌شود. این یکی به هوا بستگی دارد، یکی به معده بستگی دارد. در پرهیز از آن جهات، اگر رفتند، گذشت کند، فقط توکل بر خدا جلوی آن را می‌گیرد که با فکر **تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** (هود، ۵۶) آن جبران می‌شود.

سؤال دیگری در مورد این آیه‌ی **رَبَّنَا... لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا** (حشر، ۱۰)، خدایا در دل‌های ما هیچ غلی (غِلُّ و غَش که ما می‌گوییم به همان معناست) نسبت به مؤمنین دیگر قرار نده. و حتی در جای دیگری، همین علامتی است که قراردادی می‌شود برای تشخیص همه‌ی مؤمنین. ممکن است مؤمنی غلی نسبت به مؤمن دیگری (حالا یا اشتباه می‌کند یا نمی‌کند) داشته

باشد و به همین جهت هم هست که آیه‌ی دیگری باز در قرآن قریب به این معنی می‌گوید مؤمنینی که همه‌ی کارهایشان درست است می‌خواهند به بهشت بروند، یعنی محاسبات شده، فقط این یک نقطه ضعف را دارند، که غلّی نسبت به مؤمن دیگر دارند، اینجا هم خدا ممکن بود بگوید که به من چه خودتان بیایید با هم بروید. ولی چون در آنجا حتماً مؤمن دیگر را هم می‌بینند و نمی‌شود دو مؤمن در بهشت همدیگر را ببینند و باهم روبوسی نکنند. این است که فرموده است که این اشخاص را در دم در (به اصطلاح قرنطینه) آن غل را از دلشان پاک می‌کنند بعد به بهشت می‌فرستند. البته ان شاء الله اگر ما اهل بهشت بودیم این غل را بعد از رفتن ما پاک خواهند کرد. اما برای پیغمبر که هنوز کودک هم بود در سنّ ظاهری، کودک بود و از این مسائل اطلاعی نداشت، خداوند فرشتگانی را فرستاد که برادران رضاعی او که با هم بازی می‌کردند، آنها را دیدند که آمدند قلبش را شکافتند و درآوردند و شستند و تمیز کردند و سرچایش گذاشتند و رفتند. ولی نه اثری بود و خود پیغمبر هم بعد چیز مهمی نگفت. گفت: بله دیدم آمدند و دردی ناراحتی، احساس نکرد. حالا این کار دو شرط دارد، اول اینکه مؤمن باشیم، ان شاء الله که هستیم، بعد هم اینکه منتظر نباشیم که خداوند فرشتگانی بفرستد این کار را بکنند، بلکه ما خودمان این کار را بکنیم و برای رفتن به بهشت آماده باشیم که آنجا معطل مان نکنند و یگراست ما را بگیرند ببرند به بهشت که به اصطلاح «مرا بگیر و چلپستی در بهشت انداز».

اما آن کسانی که از ردیف پیغمبر هستند یعنی از آن نوع مردم هستند که ما چهارده معصوم می‌گوییم، در آنها از اول غل ایجاد نمی‌شود یا غل‌هایی که ایجاد می‌شود از اول خداوند برمی‌دارد. در مورد خود ما خیلی کارهایی که از بعضی مؤمنین دیگر می‌بینیم (یا نسبت به خودمان یا نسبت به دیگران) افسرده می‌شویم و وقتی شدیدتر بشود غل و غشی ایجاد می‌شود. ولی اگر خودمان فکر کنیم می‌گوییم: به تو چه که آن شخص کار بدی کرده، فقط دعایش کن و اگر می‌توانی او را راهنمایی کن، و الاً دیگر به تو مربوط نیست. سعی کنیم غل و غش ایجاد نشود نه اینکه تنبلی کنیم، نه! تمام فعالیت و کارمان را بکنیم، زحمت خود را بکشیم که به هیچ مؤمنی صدمه نرسد، در دل هیچ مؤمنی غل و غشی ایجاد نشود. معذک اگر شد، برویم گوشه‌ای بنشینیم و خودمان چنین بگوییم: خدایا ما کارمان را کردیم حالا دیگر نوبت توست، نه اینکه وظایف خودمان را ندیده بگیریم تنبلی کنیم و بگوییم: هر چه خدا خواست همان می‌شود، نه! کارمان را می‌کنیم ولی برای این کار کمک‌هایی خداوند گفته، از جمله یکی گفته است: حمل عمل مؤمن بر صحت، یعنی وقتی مؤمنی را می‌بینید و کارهایی ظاهراً ناپسند از او می‌بینید آن را بر صحت تلقی کنید. در تذکرة الاولیاء نوشته، کسی آمد پیش یکی از بزرگان و مشایخ که مشرف شود، به قولی بیعت کند، او به چه جهتی که مصلحت می‌دانست، پاسخ داد: برو پیش فلان شخص و آدرس داد، که از رودخانه رد می‌شوی خلاصه یک خرده زحمت داشت. آن طالب رفت در قدیم هم چنان ساده نبود و نعمت‌های الهی، نعمت ولایت، به سادگی مثل دوران امروز به دست نمی‌آمد، خیلی زحمت داشت. وقتی به محل رسید، دید در اتاق

پذیرایی او هیچکس نبود جز خودش و یک زن و یک سینی محتوی یک مایع قرمز رنگ و... گفت عجب این چه شخصی است که هم زن در آنجاست و هم آن ظرف؟ خدمت شیخ نرفته، پیش شیخ اولی برگشت، شیخ از او پرسید که رفتی؟ گفت: من رفتم و چنین چیزی دیدم، به دلم ننشست. گفت که خلاف کردی، آنچه من گفتم باید انجام می‌دادی، دو مرتبه برو همانجا. او دومرتبه به آنجا رفت و بعد که از شیخ پرسید، گفت: این زن همسر من است، این آب انار یا آب انگور است. در اینجا شیخ حمل عمل را یادآوری کرد، چون این قاعده‌ی شرعی را رعایت نکرده بود: حمل عمل مؤمن بر صحت.

باید فرض کنیم که این کار صحیح است اگر به امر صحیحی قابل توجیه است فرض کنید که این همان نحوه‌ی صحیح را دارد. در هر کاری این را اصل بگیریم، اصل بر این است که این کاری که این شخص کرده صحیح است. جلوی آن را بیخودی تا ندانید نگیرید. **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** (اسراء: ۳۶). به هر جهت این اصول فقهی که وضع شده را شاید قشربون مصادره کردند و برای خودشان گرفتند و الا این اصول اصلاً جنبه‌ی عرفانی دارد. در فقه و در اصول هم قابل استفاده است بهره می‌برند ولی اصالت آن برای عرفان است. اما چنان کردند که اهل عرفان، آنهایی که سالک راه هستند، توجه به این اصول ندارند. به اصولی که در مذهب اسلام است. مذهب اسلام در واقع به منزله‌ی این است که راهی را که ما به سوی مقصد باید برویم، آب و جارو می‌کند. جارو و آبپاشی می‌کند، تمیز می‌کند که ما برویم. این همان آب و جارو کردن است پس اصل راه رفتن با عرفان است. با خود شماس است که باید راه بروید ولی به این چیزها هم توجه نکنید ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۰/۳/۱۸)



اینکه می‌گویند حضرت علی در یک روز چهار هزار کافر را کشت، درست است؟ ایرادی که بر حضرت علی گرفتند، همان ایرادی است که بر اسلام گرفتند، بر همین کشور گرفتند. اولاً برای اینکه صحت این خبر را بدانید، اگر کسی چهار هزار نفر را با شمشیر بخواهد بزند، چقدر طول می‌کشد؟ شبانه‌روز هم بیست و چهار ساعت است، تقسیم کنید چهار هزار تا را نمی‌شود کشت. به علاوه علی هم بشر است خواب می‌خواهد، غذا می‌خواهد، استراحت می‌خواهد، بعد از آن هم علی بشری است مسلمان، نماز باید بخواند. البته شاید قشون علی این چهار هزار نفر را در یک شب کشتند، بله. ولی خود این خبر غالباً می‌گویند که دروغ است. حالا به عنوان اینکه خواستند بگویند علی خیلی زحمت کشیده، می‌گویند هزار نفر را کشتند. این هم مبالغه است. نخیر!

یک جهت این هم که شاید خیلی اهل سنت آن حرف را قبول کردند، این است که عمر و ابوبکر نگفتند (الان همه‌ی تواریخ هم نوشته‌اند) که علی مقامی ندارد و بی‌اهمیت است، نگفتند که ما را پیامبر به جانشینی انتخاب کرد، گفتند مردم ما را برای جانشینی پیغمبر انتخاب کردند و حال آنکه علی به اصطلاح همیشه می‌گفت من جانشین منصوب پیغمبرم و خَلِيفَةُ اللَّهِ هستم. خداوند گفته است

که خلیفه‌ای در روی زمین قرار می‌دهم و اینکه زمین همیشه خلیفه‌ای دارد، علی می‌گفت من آن خلیفه‌ام. ولی آن آقایان از اوّل می‌گفتند: خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ، یعنی ما خلیفه‌ی رسول‌الله هستیم. بعد هم دیگر به همین طریق. الان ما می‌بینیم وقتی صحبت تملّق از رئیس قوم می‌شود، چطوری آنقدر از آنها تملّق می‌کنند، به هر حال آنها قدر علی را همیشه می‌دانستند. اصولاً هر دو فرقه شیعه و سنی قابل صلح و سازش هستند، برای اینکه هر دو مشترکاتشان خیلی زیادتر از مفترقاتشان است.

این درست است که عُمر می‌گفت اگر علی نبود من هلاک می‌شدم؟

البته این قول مشهور است ولی آن مال ابوحنیفه است که گفت آن دو سال نجاتش داد، ولی به هر جهت درباره علی هم همیشه این را می‌گفت و در کارهای مشکل هم علی نظر می‌داد و از او نظر می‌خواستند. و خیلی داستان‌ها هم هست که نشان می‌دهد خود آن آقایان هم به جنبه‌ی معنوی علی توجّه داشتند. یکی همان داستان علی و لشکر اسلام در ایران که داشت شکست می‌خورد. از این قبیل چیزها خیلی است. عُمر هم در لیاقت علی حرفی نداشت، منتها عُمر می‌گفت علی جوان است، چند تا ایراد می‌گرفت، یعنی می‌گفت به این جهات نخواهد توانست خلافت کند. یکی خیلی مزّاح است، مزّاح می‌کند، شوخی می‌کند، سبک می‌شود. البته خود عُمر خیلی خشن بود، خیلی سخت‌گیر بود، حتی یکی از صحابه به حرفش گوش نداده بود، چنان لگد زد که مجروح شد و بعد مرد. یکی دیگر اینکه می‌گفت علی خیلی خانواده‌ها را داغدار کرده. متنفّذین بسیاری مثل خود مادر ابوسفیان، هنده‌ی جگرخوار به قول مشهور پدرش، شوهرش و یک برادرش به دست علی کشته شدند. چون آنوقت‌ها جنگ تن به تن می‌شد و می‌دیدند کی کی را کشته؟ از این جهت بود.

این است که حالا راست باشد یا چی، هر که گفته باشد یا نگفته باشد، به هر جهت این قول نشان می‌دهد که نمی‌خواهد عظمت علی را انکار کند، منتها می‌خواهد بگوید من بهتر می‌توانم کار کنم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر سه‌شنبه سوّم رجب ۱۴۳۲ قمری مطابق با ۱۶/۳/۱۳۹۰ شمسی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب‌علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه‌ی نذری (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام) (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح‌الشریعه و مفتاح‌التحقیقه) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشریه، رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پانچ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEHI21.COM اقدام فرمایید.